

جایگاه کرامت در فرایند استنباطات فقهی

نویسنده: حجة الاسلام والمسلمین مرتضی جوادی آملی

مفهوم‌شناسی کرامت:

برخی از مفاهیم به جهت داشتن بار معنایی فراوان، نمی‌توانند در یک یا حتی چند کلمه بیان و توضیح داده شود، واژه ارزشمند «کرامت» از زمره این مفاهیم است. برخی واژه‌ها گاهی از طریق معنای ضدشان روشن‌تر تفسیر می‌شوند. ضد واژه کرامت، واژه دنائت و یا لغامت است. با تأمل در معنای کرامت و نیز توجه به مصادیق آن، روشن می‌شود که کرامت بیش از آن‌که یک واژه ارزشی باشد، یک واژه دانشی است و بیش از این‌که حکمت عملی به آن بپردازد، حکمت نظری راجع به آن اظهارنظر می‌نماید. در دو حوزه معرفتی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی از منظر عقل برهانی و نقل معتبر، جایگاه انسان بلندمرتبه و دامن‌گستر معرفی شده، به گونه‌ای که دانش حکمت، تنها انسان را به جهت داشتن ویژگی‌های منحصر به فرد قوه عاقله و آثار و پیامدهای ارزشمند آن، «حکیم» خوانده و از سایر موجودات با اعلام فصل ناطق که همان مدرک کلیات است ممتاز ساخته، ویژگی عقل اعم از نظری و عملی از یک‌سو، هویت اختیار و اراده از سوی دیگر، داشتن قلبی که مرکز عشق و محبت است از سوی سوم و سرانجام جامعیت از طبع تا عقل از سوی چهارم، موجب شد که انسان را موجودی کریم بشناساند و آن را از سایر موجودات برتر اعلام نماید.

کرامت انسان را می‌توان از دو منظر عمده مورد ارزیابی قرار داد:

منظر اول، منظر دینی است. از این نگاه انسان کرامتش را وامدار نسبت با پروردگار است و شرافت نسبت با پروردگار او را کریم کرده و طبعاً کرامت ذاتی مرهون حفظ این نسبت است. اگر کسی این نسبت را انکار کند و یا مورد تردید قرار داده و با اعتقاد و عمل، با این نسبت دشمنی ورزد، طبعاً این شرافت و کرامت را از دست خواهد داد و آن قوه قدسی که مایه کرامت است زایل شده یا مستور و محجوب و غیر کارآمد گشته و انسان در این صورت، بهره‌ای از کرامت نخواهد داشت. آیه شریفه «ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر و رزقناهم من الطّیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً»^۱ با صراحت، کرامت انسان را مرهون تکریم الهی می‌داند، یعنی این کرامت انسانی در سایه کرامت‌بخشی الهی است، زیرا آیه «کرّمنا» در صیغه تفعیل آمده که ناظر بر کرامت‌بخشی است و اگر این موهبت نادیده انگاشته شود و نسبت انسان با پروردگارش مورد انکار و یا تردید قرار گیرد، طبعاً کرامتی نخواهد بود.

منظر دوم، نگاه غیر دینی است. در این نگاه، عنصر اساسی کرامت، قوه عقل و تفکر انسانی معرفی شده و عامل امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات، همانا نیروی تعقل است. از این منظر نیز اگر به هر دلیلی عقل محجوب واقع شود و بر اساس تبعیت از هوا و هوس، مظاهر آن هم‌چون قدرت‌طلبی، ثروت‌اندوزی و تکاثر، مقام و جاه‌خواهی و یا رویکردهای وسوسه‌آمیز شیطانی دیگر بر انسان غلبه کند و عقل در محاق رود، این کرامت نیز زیر سؤال رفته و از انسان سلب می‌شود. با روشن شدن این‌که کرامت انسان بر مدار عقل است، با زوال عقل، کرامت نیز زایل می‌شود و این همان است که آموزه‌های وحیانی بدان تصریح دارند.

کریم به موجودی اطلاق می‌شود که از نظر هستی‌شناسی، در جنس و نوع خود برترین بوده و بالاتر از آن وجود نداشته باشد و این اختصاصی به یک موجود دون موجود دیگر ندارد، از احجار کریمه تا اخلاق کریمانه وجود دارد، ویژگی کرامت نشانگر جنس برتر هر موجودی است. لذا کرامت در طول اشیا و اوصاف است نه در عرض آن‌ها؛ و انسان چون به لحاظ موجودیت و هویت وجودی از ویژگی‌های ممتاز برخوردار است، او را از

منظر وجودشناختی، موجودی کریم معرفی نموده‌اند. به عبارت دیگر، هر موجودی هرچه که دارد، انسان کمالات آن موجود را داراست و از نقص آنان مبرا، و سرّ بیان الهی که فرمود: «**فَضَّلْنَا عَلٰی کَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ**» این فضیلت، فضیلت دانشی و وجودی است نه ارزشی و اکتسابی؛ گرچه فضایل دانشی، کمالات ارزشی را به دنبال دارد.

نکته قابل تأمل و توجه این است که گرچه کرامت انسان به لحاظ ذات و هویت است، اما چون ذات انسانی براساس حرکت جوهری، همواره در تغیر و تبدل است، این امکان وجود دارد که هم جهت الهی خود را نادیده گرفته و قوه قدسیه را در درون افسرده نماید و هم عقل را در محاق برده و با حاکم کردن هوا و هوس، زوال عقل را صلا دهد و در این صورت، کرامت به تبع زایل می‌شود. بیانات قرآنی در این رابطه بسیار روشن‌گر است که می‌فرماید عده‌ای از انسان‌ها، علی‌رغم داشتن عقل، نمی‌اندیشند و تفکر نمی‌نمایند.

همان‌طوری که چشم دارند و نمی‌بینند و گوش دارند و نمی‌شنوند؛ **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا.**

اگر عقل وجود داشته باشد و این عقل چه در جنبه نظر و چه در جنبه عمل، فعال و مؤثر باشد، کرامت ذاتی محفوظ می‌ماند و گرچه از انسان سلب شده و انسان از نظر وجودی در درجه حیوان و نبات قرار می‌گیرد و اگر خداوند متعال در مورد آن دسته از انسان‌ها بیان داشت: «**إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**»، این آیه نیز نگرشی دانشی داشته و ناظر به سقوط انسان از درجه انسانیت به درجه حیوانیت است، زیرا اگر انسان با داشتن چشم و گوش و عقل و... ره ناصواب ببیماید، این انحطاط و هبوط انسانی است و دیگر حقیقتاً نام انسان بر او نمی‌توان نهاد گرچه به ظاهر انسان است.

حضرت امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام که نفس انسانی را در نهایت تکریم می‌ستایند و بهایی کمتر از بهشت برای بدن انسان نمی‌دانند و ارزش جان انسانی را لقاءالله معرفی می‌کنند، راجع به طایفه مذکور که معروف را نشناخته و بدان امر نمی‌کنند و یا منکر را ندانسته و از آن نهی نمی‌نمایند، می‌فرمایند: این گروه از مردم، گرچه صورتی انسانی دارند، اما حقیقت و قلبی حیوانی دارند و اگر به ظاهر در صف زندگان‌اند در واقع و در باطن در زمره مردگان‌اند. فالصورة صورة انسان والقلب قلب حیوان... و ذلک میت‌الاحیا.

البته این تحلیل گرچه براساس علوم و حیانی است، اما عقل نیز چنین باوری دارد که، انسانی که از قوه عقل - که بنیاد کرامت انسانی بر آن استوار است - اگر معزول شود و علی‌رغم داشتن علم، جهل و بی‌خردی بر وی چیره گردد، عقل مقتول و مغلوب گردیده، «رب عالم قد قتلته جهله و علمه معه لا ینفعه» و از جایگاه امارت بر ورطه اسارت سقوط می‌کند، آن‌گونه که از باب تأیید و ارشاد حکم عقل، حضرت علی علیه السلام فرمودند: «**کم من عقل اسیر تحت هوی امیر**». بنابراین، هم عقل برهانی و هم نقل معتبر، هم‌داستان‌اند که انسان محکوم هوا و هوس، مدال پرافتخار کرامت را از خود سلب کرده و دیگر اگر ظاهراً فرزند آدم محسوب شود، باطناً عنوان بنی‌آدم بر او صادق نیست، زیرا آدمی که تاج کرامت بر سر دارد، کسی است که با حفظ شأنیت و جایگاه آدمیت و با داشتن امتیازات ویژه، مدال پرافتخار خلافت را خداوند به او عطا نمود؛ یعنی خلافت انسان مرهون کرامت اوست. البته کرامت ارزشی و اکتسابی بحث مستقلی دارد که در پی خواهد آمد. بنابراین، گرچه انسان به لحاظ جایگاه وجودی چون جنس برتر است، برخوردار از کمالات وجودی است، اما این بدان معناست که انسان تا انسان هست و از جایگاه و امتیازات ذاتی خود استفاده می‌نماید، تاج کرامت بر او نهاده شده، ولی بدین معنا نیست که به هر دلیلی از مرتبه وجودی خود خارج و مسیر انحطاط را (با توضیح قبل) طی نمود، هم‌چنان عنوان کرامت انسانی بر او ثابت و او صاحب کرامت باشد.

کرامت که جلوه‌ای از رحمت الهی است، دو چهره دارد؛ «کرامت ذاتی» همه انسان‌ها که از خاستگاه رحمت رحمانیه صادر شده و «کرامت ارزشی» که از پایگاه رحمت رحیمیه منشأ می‌گیرد. لذا از نگاه عقل نیز انسان‌های عاقل و متفکری که از اخلاق و تقوای بالایی برخوردارند، از کرامت مضاعف بهره می‌برند.

خداوند عالم با تأیید این حکم عقلی، در قرآن مجید بیان می‌فرماید که، مظاهر طبیعی هم‌چون؛ نژاد، تاریخ، جغرافیا، رنگ و قبیله هیچ‌یک نمی‌تواند کرامت ذاتی و یا اکتسابی به‌همراه آورد، بلکه تنها عاملی که موجب فزونی کرامت در پیشگاه پروردگار جهانیان است، همانا عامل تقوا و

صیانت نفس از لغزش و خطاست. البته این نکته قابل دقت است که گرچه تقوا و صیانت نفس موجب کرامت است، اما این ویژگی، خود نباید موجبات فخر و خود برترینی و فضیلت بخشی برای انسان نسبت به سایر انسان ها را به همراه آورد بلکه تقوا، پاکدامنی و طهارت در پیشگاه پروردگار از امتیاز والا برخوردار است. **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**

2. کرامت انسانی و نقد رویکرد اعلامیه جهانی حقوق بشر:

اعلامیه جهانی حقوق بشر که انسان را صاحب کرامت می داند و متأسفانه با نگرشی غیرتوحیدی، کرامت ذاتی انسان را بدون منشأ ذکر می کند، تنها با تکیه بر عقل مستقل و خودبنیاد به سراغ کرامت انسانی و تحلیل آن رفته است. هم اینک به منظور تحلیل و ارزیابی اعلامیه جهانی حقوق بشر و سخنان حقوق دانانی که با نگرش آرمانی و بت گونه به اعلامیه حقوق بشر و محور قراردادن آن، از آفات و خطرات آن در غفلت اند، مطالبی به شرح زیر یادآوری می گردد:

الف: عقل که نیروی تفکر و شناخت و سرمایه و بن مایه همه کمالات انسانی است، از مواهب الهی و برترین عطیه الهی به انسان است.

ب: از آن جا که علم و قطع، حجت است، چه از راه نقل معتبر و چه از راه عقل برهانی حاصل شود، تبعیت از عقل برهانی الزامی است؛ همان طوری که پیروی از نقل معتبر حتمی است. از این رو، عقل و نقل دو منبع معرفت شناختی و نه هستی شناختی دین، جهان و انسان هستند و در کنار یکدیگر مسیر معرفتی درست را برای انسان هموار می سازند.

ج: در طول تاریخ، دوره هایی بر بشر گذشت که افراط و تفریط در هر یک از دو منبع معرفتی مذکور، موجب تحریف و انحراف گردیده، گاهی افراط گری عقلی نحله هایی همانند معتزله را از جاده هدایت ساقط کرد، همان طوری که افراط گری های نقلی اهل حدیث، سلفیون و اخباریون، جریان هایی همانند وهابیت منحرف را ایجاد کرد، اما تعادل هر یک از دو منبع و هماهنگی و حرکت هم سوی آن دو، همواره موجب سلامت فکر و اندیشه و برداشت های مفید و مؤثری از حقایق تکوین و تشریع گردیده است.

د: تأکید عقل نسبت به نقل و تأیید نقل نسبت به عقل و شورا ندن هر یک نسبت به دیگری، مایه پیشرفت علمی و عملی انسان در حوزه مسائل شناختی است و اعراض هر یک نسبت به دیگری مایه انحراف و تحریف است.

ه: شأن اصلی بلکه تمام شأن عقل، شناخت و معرفت است و نه غیر آن. عقل که همان قدرت اندیشیدن است، تنها حق و باطل، بد و خوب، زشت و زیبا را می شناسد و در حوزه حقوق و قانون، واضع حق و یا قانون نیست، بلکه تنها حق شناس و قانون شناس است نه حق گذار و یا قانون گذار. زیرا قانون گذاری شأن موجودی است که موضوع و محمول و پیوند آن دو را وضع و خلق کرده و از جایگاه آفریدگاری و خالقیت و یا براساس پروردگاری و یا ربوبیت، قانون وضع می کند؛ و نقل و عقل چون چنین شأنی ندارند، بنابراین هرگز نباید انتظار قانون گذاری از آن ها داشت، بلکه فقط معرفت و شناخت حق و قانون را پس از آگاهی اعلام می نمایند.

و: عقل چون در معرض آفات فراوانی است، همانند نقل، مصون از خطا و اشتباه نیست، بر خلاف وحی (نه نقل) که منزله از هر خطا و خطبه ای است و لذا حقوق و مبانی آن، از جمله کرامت را تنها از عقل خودبنیاد، مستقل و رهای از آموزه های وحیانی انتظار داشتن، توقع ناصوابی است. این یک نوع افراط گری در عقل گروی مدرن است که زمینه های تحریف و انحراف را در پی خواهد داشت.

ز: عقل گرچه مفتاح الشریعه و هم چنین مصباح الشریعه و سراج و چراغ است، همان طوری که دین صراط است، لیکن عقل هرگز میزان الشریعه نبوده و نمی تواند معیار همه اشیا و حقایق باشد به گونه ای که هرچه با عقل خودبنیاد و مستقل تطبیق نماید، راست و درست باشد و هرچه با آن مخالف باشد ناروا و ناصحیح باشد. ملاک قرار دادن عقلا و عرف، اگر نظر آن ها مبتنی بر عقل خودبنیاد و مستقل باشد، هرگز نمی تواند میزانی برای شناخت و معرفت اصیل ایجاد نماید، بلکه عقل برهانی محض در کنار نقل معتبر خالص و هماهنگی تام بین این دو نهاد معرفتی، می تواند حجت الهی و بشری محسوب شود و مبنای احکام حقوقی و فقهی و مانند آن قرار گیرد.

بعد از نکات یاد شده که ناظر به روش بحث عقلی صرف بود، به یک نکته اساسی اشاره می‌نماییم و آن این که حقوق‌دانان و اساتید رشته حقوق مدام در نوشته‌های خود با برافراشته داشتن اصل کرامت انسانی، دانش‌های زیردستی، خصوصاً اندیشمندان حوزه فقه را به توجه به این اصل فرامی‌خوانند و انتظار دارند که اصل کرامت، اصل حاکم بر تمامی استنباطات فقهی بوده و در فرآیند اجتهاد فقیهانه مورد توجه خاص قرار گیرد، اما خود غافل از اصل انسان‌شناسانه ماقبل دانش حقوق هستند. حقوق‌دانان باید بدانند این کرامتی که از آن سخن می‌گویند، قبل از آنان و قبل از علم آن‌ها توسط عارفان، فیلسوفان و انسان‌شناسان در سه حوزه فرادستی علم با کالبدشکافی هستی از منظر شهود و یا حصول و نیز به طور خاص شناخت انسان و قوای وجودی او به موقعیت و جهت وجودی او پرداختند، از جمله حکیم بزرگ ملاصدرا در نوع آثار خود، انسان را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

وی در مشهد خامس شواهد الربوبیه در باب نبوت و منامات با تجزیه جزء به جزء هستی انسانی، او را واکاویده و ابعاد هستی او را که شأنیست برتر را برای جریان نبوت و ولایت داراست، آشکار نموده، انسان را از مرحله جمادی تا نباتی، حیوانی، انسانی و ملکی و شهود حقایق هستی معرفی نموده است. این نوع تعریف و توصیف از انسان با آنچه که حقوق‌دانان، موجود بسته‌ای را به عنوان انسان موضوع حقوق قرار دادند و برای او کرامت تراشیدند، بسیار متفاوت است. جا دارد، فیلسوفان حقوق که در دامنه فلسفه مضاف تلاش و کوشش حق‌شناسانه‌ای دارند، به فلسفه محض در حوزه جهان‌شناسی و به تبع آن انسان‌شناسی ورود کنند و از دست‌آوردهای عارفان و فیلسوفان و خصوصاً آنان که در انسان‌شناسی تحقیقات عالمانه‌ای را از منظر شهود عرفانی و یا عقل حکیمانه داشتند، بهره و الهام گیرند.

با قطع نظر از مسایل پیش گفته، به سراغ اظهارات و نوشته‌هایی که برخی از حقوق‌دانان و اساتید این رشته ارائه نموده‌اند رفته و با مطالعه زوایای آن اظهارات، مطالبی بیان می‌شود، امید که مسیر درست این مباحث در تمامی علوم زبردستی و زیردستی گشوده شود و فهم صحیح، عمیق و در عین حال با نگرش جهانی ارائه گردد تا همگان از منظر واقع حقایق را بنگرند. عده‌ای اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمانی و اصل مسلم اولی و یا بدیهی پنداشته، آن را مورد پذیرش جهانی دانسته‌اند. اما در مقابل، استنباطات فقهی را محصولی ممکن تلقی می‌کنند که در معرض تغییر و تبدیل است. این نگاه عموماً در اظهارات و مقالات آمده، بلکه تماماً تلاش می‌کنند که فقه و فقها را به آنچه اصول اولی اخلاقی و حقوقی اسلام و یا عقل خودبنیاد می‌دانند متمایل کنند تا به اصطلاح، فقه با چالش‌های جهانی مواجه نگردد. این مضمون در نوع نوشتار مدافعان حقوق بشر جهانی موجود است، حتی بعضاً کسانی که از لباس اسلام و از منظر دین مباحث حقوق بشر را تحلیل می‌کنند، به چنین نظری راغب و مایل‌اند؛ اما توجه به نکاتی در این رابطه مفید می‌نماید.

اولاً، نکته اساسی و کلیدی که استاد آیة‌الله جوادی آملی در بیش از دو دهه بر آن تأکید ورزیده و اصرار دارند، این که برپرس که اعلامیه جهانی حقوق بشر به ظاهر آراسته و مورد توجه جهانیان باشد، فرایند اولیه شکل‌گیری آن از این قرار است: مواد حقوقی، مبانی حقوقی و منابع؛ بدون شک مواد حقوقی بر یک سلسله مبانی حقوقی مثل اصل کرامت انسانی، عدالت، آزادی، مساوات، عمل متقابل و... استوار است. این دو مرحله کاملاً روشن و صحیح است، اما مرحله سوم که منابع تأمین‌کننده این مبانی هستند، مورد بحث و نظر است. موحدان عالم تنها منبع را خالق و پروردگار عالم می‌دانند و غیرموحدان آن را عرف، آداب و رسوم و عادات و... می‌دانند که عقل با سامان‌بخشی به آن‌ها مبانی را اتخاذ می‌نماید. اصول و مبانی یاد شده از اصول معقول و مقبول است که هم عقل برهانی و هم نقل معتبر بر آن‌ها صحه می‌گذارد. اما سخن در معنا و مفهوم عدالت نیست، بلکه سخن در مصداق عدالت، کرامت، آزادی و... می‌باشد. بدون شک عدالت به معنی وضع شی در موضع خود می‌باشد، اما سخن این است که موضع افراد و اشیا کجاست؟ اقتضای عدالت نسبت به اشیا مختلف، متفاوت است. تا اشیا شناخته نشوند و اقتضائات ذاتی و لوازم ذات و نیز تقاضاهای ذاتی و لازم ذات آن‌ها روشن نشود، نمی‌توان در حد و حق آن‌ها عدالت را اجرا نمود.

به عنوان نمونه، کرامت انسانی معنا و مفهوم روشنی دارد، ولی مصداق کرامت برای افراد مختلف به چه صورتی ممکن است باشد؟ آیا برای عالم و جاهل، صالح و طالح و مؤمن و فاسق یکسان است؟ آیا انسان خارج شده از مدار عقل و فطرت و بیگانه از مظاهر کمالات انسانی همچنان از کرامت برخوردار است یا خیر؟ آیا چنین افرادی که هم مایه هبوط خود و هم موجب سقوط جامعه‌اند، در حق آن‌ها چه صورتی از عدل باید اجرا شود؟ این سؤالات بر اساس منابع مختلف جواب‌های متفاوتی دارند و هرگز یکسان نیستند، چه‌بسا آن‌چه در پندار عده‌ای وجود دارد درست عکس و متضاد با آن‌چه در پندار دیگران است باشد و این براساس منابع مختلف است، گرچه مبنا واحد است.

از این رو استاد آیة الله جوادی آملی تنها و تنها یک منبع را شایسته اظهار نظر دانسته و همگان را به پذیرش و خضوع در مقابل آن منبع فرا می خوانند و آن منبع همان منبع وحی است که از دو طریق عقل برهانی و نقل معتبر که در هماهنگی کامل با یکدیگر هستند کشف و ظاهر می شود، زیرا سایر منابع هرگز اصیل و حقیقی نبوده و نمی توانند مدار تعیین حقوق باشند.

عده ای بر این گمان پا می فشارند که عقل مستقل از منابع متنی، قدرت عدالت گستری دارد و اگر توافق عالمانه بین الازدهانی صورت پذیرد، محصول آن حتماً از عدالت راستین برخوردار است و طبعاً منابع متنی همانند دانش فقه نمی تواند با آن ها مقابله کنند. این دسته غافل از نکته پیش گفته اند که عقل اگرچه حتی بین الازدهانی آن اتفاق بیفتد هرگز قانون گذار نخواهد بود. عقل به عنوان یکی از دو منبع معرفت شناختی اقدام می کند و در کنار آن نقل مسیر معرفتی روشن تری را ارائه می نماید که با ضمیمه آن به عقل برهانی، معرفت روشن تری نتیجه می دهد.

3. اهتمام به کرامت انسانی در کلیه فرایندهای استنباطات فقهی

نکته قابل تأمل این که علوم الهی از عرفان تا فقه، سلسله یکپارچه و به هم پیوسته اند و هیچ یک از آن ها با دیگری در تضاد نیست، بلکه هریک نسبت به دیگری مصدق و مکمل است و هرگز علم فقه با اخلاق و حکمت و عرفان در تضاد و تعارض نیست. اگر در علم حکمت و اخلاق سخن از کرامت انسانی و عدالت است، بدون شک دانش فقه در عمل، جریان کرامت و عدالت را همراهی می کند، لیکن آن کرامتی را که براساس منبع الهی تعریف شده و آن عدالتی که براساس علم وحیانی آن را معرفی نموده اند، نه آن عدالت پنداری و یا کرامت توهمی که مبنای حقوق بشر مدرن قرار گرفته و براساس عقل خودبنیاد و مستقل شناسایی شده اند. از این رو لازم است به این مغالطه اشتراک لفظی دقت شود که عدالت و کرامت گرچه معنا و مفهوم آن از منظرهای مختلف یکسان است، اما به لحاظ مصداقی کاملاً براساس منابع گوناگون متفاوت است و فقه و فقهها که براساس منابع وحیانی، دانش خود را پایه ریزی نموده و استمرار می بخشند، همواره عدالت و کرامت را مدنظر قرار داده و به عنوان اصل حاکم اخلاقی در تمام استنباطات خود ملاحظه می نمایند، اما نه آن عدالت و کرامتی که با تفسیر و قرائت دینی و عقل هماهنگ با نقل (نه عقل رها و مستقل) سازگار نیست.

عده ای ناجوانمردانه دانش فقه را بدون برخورداری از عقل و فقههای الهی را بی توجه به مقاصد عقلانی دین دانسته و می نویسند «تاکنون فقههای شیعه کوشیده اند تا جزئیات احکام فقهی را از راه توسل به کلمات قرآن و سنت و بدون توجه جدی به اهداف و مقاصد عقلانی دین اسلام استنباط نمایند». البته برای یک ناظر بی طرف کاملاً روشن است که این گونه عبارات از کسانی صادر می شود که نه به فقه آشنایند و نه با فقهها، که شخصیت های فکور و فهیم در حوزه دین شناسی اند. شیخ طوسی ها، محقق ها، علامه حلی ها، نراقی ها، کاشف الغطاء، صاحب جواهر، شیخ انصاری، آخوند صاحب کفایه و... و در عصر حاضر امام امت، پدر خردمندی و عقل مداری بوده و آشنایی کامل به مقاصد عالی دین داشته اند و با نگرش عقلانی، کتاب و سنت ارتباط برقرار می نموده اند و این گونه نبوده و نیست که تنها به قواعد معمولی تحلیل زبانی اکتفا کرده و بدون زمینه و بدون کل نگر به مصالح و مفاسد و مقاصد و منافع دین و دین مداران، فتوا دهند. البته این به آن معنا نیست که عقل با تمام قدرت در صحنه فقه حضور داشته و فقه با توجه تمام به آن، احکام را صادر می نمایند، اما بی مهری به دانش فقه و اندیشمندان عرصه فقه است که بیش از هزار سال علم فقه را زنده و پویا داشته اند، از هیچ کسی پذیرفته نیست. باید به این دوستان گفت: «خویش را تأویل کن نی ذکر را». علی رغم مفاهیم حقوقی روشن و مبانی آن، ضم ناصواب مصداقی نسبت به مبانی و اصول پذیرفته شده در نزد همگان، موجب این همه کژفهمی و کژروی شده است.

به نظر می رسد، مناسب است این دسته از حقوق ورزان با مراجعه به مبانی حکمت و کلام از یک سو و مبانی انسان شناسی از سوی دیگر، راجع به مباحث حقوقی و مفاهیمی که خود از عدالت، مساوات، حقوق یکسان، حقوق شهروندی و... خلق کرده اند، تجدیدنظر نمایند. مضافاً به این که توهم این دسته از نویسندگان بر این است که آموزه های کتاب و سنت که متن مورد استناد فقهاست، بدون توجه به معیارهای عقلی است، که اگر کسی به استناد آیات و روایات اظهار نظر فقیهانه داشت، لزوماً غیر از نگرش های عقلانی است. غافل از آن که کرامت، عدالت، آزادی، حق حاکمیت، حق برخورداری و... همه آن ها به بیان دانش های زیرین و اساسی به گونه ای دیگر تفسیر شده که احکام فقهی و حقوقی فقه با آن ها انطباق دارد. البته این بدان معنا نیست که منبع معرفت شناسی دین فقط نقل است که کتاب و سنت باشد بلکه نقل به علاوه عقل که در کمال هماهنگی، معرفت مناسبی را عرضه می نمایند، منبع اصیل معرفتی دین می گردد. مشکل اساسی این گروه از اندیشمندان عرصه حقوق این است که مبانی

هستی‌شناسی و انسان‌شناسی آنان زمینه تولید مفاهیم حقوقی خاصی را به آن‌ها داده و انتظار دارند که دانش فقه و فقها و احکام فقهی و حقوقی که از منابع خاص و مبانی متخذه از آن منابع اخذ شده، منطبق با نظرات آن‌ها باشد و این غیر ممکن است.

خداوندی که خالق و رب عالم و آدم است و سعادت و نیک‌بختی و شقاوت و نگون‌بختی همگان را می‌داند آموزه‌هایش را به گونه‌ای ترتیب داده که موجب هدایت و سرانجام سعادت همگان گردد، انسان‌های رها و آزادی که تنها در مدار یک سلسله معاهدات و موافق بین‌المللی زندگی می‌کنند و پیوندشان از مبدأ و منتها منقطع است و هرگز اندیشه حیات ابدی و جاوید ندارند؛ نه به هستی خود واقفاند و نه به ابدیت خود می‌اندیشند، اینان انسان‌های حداقلی هستند که هرگز مدنظر ادیان الهی که از طرف پروردگار جهانیان معرفی شده، نبوده و نیستند. و دانش فقه در چنین زمینه‌ای رشد و نمو نموده که بتواند انسان حداکثری که به کمال رسیده و مورد رضایت الهی است بسازد. فقه به دنبال ساختن افراد و جامعه‌ای است که با حدود و مرزهای الهی آشنایند و به آن تعدی نکرده و از آن عبور نمی‌کنند. مرزهای صریح و روشنی که برای دین‌باوران بلکه کسانی که با خرد و عقل سلیم و فطرت پاک و دست نخورده بدان‌ها می‌نگرند، موجب حیات و سعادت است.

دینی که عقلای جامعه و خردورزان را به داوری می‌طلبد که احکام به ظاهر تند و تیزش همانند قصاص، حیات‌آفرین است «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی‌الالباب»؛ دینی که با کمال اطمینان به انسان‌ها می‌گوید، شما آشنای به حدود و حقوق نیستید و به آن‌چه از طرف پروردگارتان ارائه شده اعتماد کنید و از آن تجاوز ننمایید؛ «فلا تدرون ایهم اقرب لکم»؛ نفعاً همان احکامی که مورد نقد و نقض و طرد مدافعان حقوق بشر است مثل احکام حدود و دیات و قصاص و یا ارث زنان و... و تلاش می‌کنند آن‌ها را غیر عقلانی و بعضاً ظالمانه اعلام نمایند! چنین دینی نه تنها در عرصه فقه و احکام، مفاهیم ارزشی عدالت، کرامت، آزادی، حق حاکمیت، حق برخورداری و... را نادیده نگرفته بلکه آن‌ها را زیربنای احکام فقهی خود قرار داده و در فرآیند استنباطات فقهی همانند اصل حاکم در درون احکام خود نهادینه ساخته است. البته با تفسیری که خود از مصادیق مفاهیم حقوقی فوق‌الذکر ارائه نموده است، نه آن‌چه نویسندگان و مدافعان اعلامیه حقوق بشر از آن تفسیر نموده‌اند. لازم به یادآوری است که احکام و حدود به مثابه مرزهای یک دین یا فرهنگ هستند و خداوند عالم قبل از آن که انسان‌ها را با تازیانه‌های احکام و حدود تأدیب کند، با نسیم رحمت اخلاق و حقوق تربیت می‌کند.

استاد آیة‌الله جوادی آملی در ذیل آیه «ألم یعلم بأن الله یری» می‌گفتند: سوره علق که از عتایق سور قرآنی است، قبل از این که خداوند با تازیانه عذاب انسان را از گناه و پستی و پلیدی دور بدارد، با اخلاق و حیامندی انسان‌ها را می‌پروراند. بنابراین کسانی که با آموزه‌های فرادستی دین آشنایی ندارند و در دین‌شناسی تنها به احکام فرودستی آن، که در دانش فقه به ظهور پیوسته، توجه می‌کنند، نمی‌توانند حاکمان و داوران مناسبی باشند. اسلام، دین عقاید، اخلاق و احکام است. کسانی که این مجموعه را با هم بنگرند هرگز چنین داوری نمی‌نمایند که برخی از احکام فقهی به روشنی در تعارض با اصول عقلانی و اسلامی، یعنی اصل عمل متقابل و اصل کرامت انسانی است.

عده‌ای بدین پندارند که چون احکام فقهی محصولی ممکن هستند، بنابراین امکان تغییر احکام به نفع اعلامیه جهانی حقوق بشر و مفاهیم خودساخته‌ای که مبتنی بر منابع غیر اصولی و غیر اصیل است وجود دارد، البته دانش فقه همواره پویا و پاسخگو به نیازهای عصری و مصری است و از تغییر و تبدیل ابایی نداشته و ندارد، لیکن هرگز جز بر اساس اصول و روش‌هایی که در متن آموزه‌های وحیانی تولید شده، تغییر جهت نمی‌دهد، دانش بیش از هزارساله فقه که هر روز در عرصه علم و عمل بوده و در طول قرون متمادی، مورد هزاران بار آزمون قرار گرفته، هرگز به تغییراتی که مایه‌های اصیل وحیانی و عقلانی نداشته و یا روشمند و براساس روش اجتهادی نباشد گرایش پیدا نکرده و نمی‌کند؛ بلکه ضمن تأکید بر اصول حقوقی و اخلاقی همانند کرامت و عدالت، آزادی و حقوق انسان‌ها، بر احکام و حدود خود پا می‌فشارد. از سوی دیگر جا دارد که به رسالت احکام و دستورات کاربردی اسلام به صورت خاص توجه شود، این که خداوند عالم، چه هدفی را در پشت این احکام و دستورالعمل‌های فقهی - چه احکام مالی مانند ارث و چه احکام جزایی مانند قصاص و حدود و دیات و چه سایر احکام - دنبال می‌کند؟ احکام فقهی به مثابه چه جریان انسانی و اجتماعی تلقی می‌شود؟ مناسب است قبل از این که به تند و تیز بودن و یا احیاناً ناسازگار بودن آن با اصول انسانی و اخلاقی نظر دهیم، به فلسفه احکام و اسرار آن توجه کنیم، چه آن‌چه از طریق علوم وحیانی کتاب و سنت به ما رسیده و چه براساس داوری فطرت سلیم و عقل کامل می‌توان بدان دست یافت.

رسول مکرم اسلامصل الله و علیه و آلهو ائمه اطهار(علیهم السلام)، همواره تا حدی که ممکن بود و جامعه انتظار داشت، به ادله و براهینی که نشانگر عقلانیت و اصولی بودن احکام الهی است توجه داشته و آن‌ها را بازگو می‌نمودند، به‌گونه‌ای که اگر این احکام مورد بی‌مهری و نهایتاً بی‌توجهی قرار می‌گرفتند و بدان‌ها تجاوز و تعدی می‌شد و از مرز ایمانی و اسلامی عبور می‌کردند، به‌منظور جراحی افراد بیمار و سالم‌سازی فضای جامعه و حریم نگاه داشتن مرزهای الهی، احیاناً احکام به‌ظاهر تندی صادر می‌شد که البته این دسته از احکام هرگز بدون توجه به اصول محوری شناخته شده اسلام نیست. بدون شک طبق مطالب پیش گفته، چنین افراد هتاک و پرده‌داری که فطرت و عقل را از یک جهت و دستورات الهی را از جهت دیگر مورد تعدی قرار داده و به حقوق و حدود کرامت انسانی خود و جامعه پشت‌پا زدند، مستحق جراحی‌شدن کل و یا بعض وجودند و این هرگز با اصول اولیه اسلام ناسازگار نیست.